

پنجره

شاعر ما، شاعر همه

رضا شیبانی؛ تماشایی مجموعه‌ای است از میلاد عرفان‌پور متشکل از غزل و نیمیای و رباعی.
میلاد را بیشتر به رباعی می‌شناسیم و دیگر قالب‌هایی که کار کرده است معمولا زیر سایه رباعی‌هایش کمتر دیده می‌شود.
در این مجموعه هم به همین ترتیب می‌تواند باشد. مگر اینکه نگاهمان را به مجموعه خاص کرده و واقعیت شعر عرفان‌پور را به چشم مدافه ببینیم.
در واقع اینکه عرفان‌پور، صراف شاعر رباعی است، حاصل نگاهی کمتر ادبی است.
کما اینکه در این مجموعه به طور خاص، غزل‌ها و بویژه نیمیایی‌های درخشان‌ای از این شاعر می‌بینیم. بویژه تلاش او برای ارائه نیمیایی‌های کوتاهی که نشان از نگرش نوگرایی او در سال‌های اخیر دارد:
سنگ بودیم

خداوند

سبو داد به ما

لشک

این دختر معصوم

جوانمردی کرد

آبرو داد به ما

شعر بالا را دقیقاً به همان سطربندی آورد کم در کتاب احتمالا با سلیقه خود شاعر و با ویراستار اثر به چاپ رسیده‌است. جدا از برجستگی اثر و اینکه یک شعر به معنی واقعی کلمه است اما نقدی جدی به نحوه سطربندی آن وارد است. به گمانم شکل درست سطربندی برای آن به این شکل خواهد بود:

سنگ بودیم

خداوند سبو داد به ما

اشک این دختر معصوم

جوانمردی کرد

آبرو داد به ما

که دلیل آن هم این است که ما هیچ‌گاه کلماتی را که به هم اضافه شده‌اند، در ۲ سطر نمی‌خوانیم و فی‌القریبس از همدیگر ذکر می‌کنیم.
دیگر معمای قابل پرداخت در شعر میلاد عرفان‌پور که در این مجموعه تماشایی هم جلب توجه می‌کند برخی تااملات فلسفی او است. به نظر می‌رسد که این شاعر مشغول است به یکسری تاملات ویژه که گاهی کمی هم رنگ فلسفی به خود می‌گیرد و البته به زبانی ساده بیان می‌شود تا مخاطب عام را هم با خود به اندیشه بفریاند:

خانه من کو؟ نشانه‌ای که ندارم

رودم و دلخوش به خانه‌ای که ندارم

در دل من روزگارهای غریبی است

گم شدام در زمانه‌ای که ندارم

در عجب از استراقِ سمع چه‌چنانم

هیچ غم محرمانه‌ای که ندارم...

گاهی نیز به رسم مکاشفه با پدیده‌های شدت طبیعی، ششوقی کودکانه‌ای می‌کند که من نام آن را تعقی می‌به ظاهر ساده‌انگاره می‌دانم. نوعی تغافل از طبیعت بی‌رحم و نسبت دادن واقعه‌های جهان به دلایل کوچک اطراف شاعر:

یک بار دیگر

در راه بنشان

بی التماس و مزه و منت

ماشین ما را شست

بارن

بارانی که ممکن است سبویی دیگر سقف خانه‌ها را خراب کند و هستی‌ها را در سیلاب با خود ببرد، شوخی باطبیعت بی‌رحمی که هیچ سر شوقی با بشر ندارد. به قول سعدی:

فرشته‌ای که نشسته است بر خزاین باد

چه غم خورد چو بمیرد چراغ پیرزنی

یک حسن دیگر برای شعر عرفان‌پور، مضامین بسیار تازه است. شاعری که البته در بند مضمون نیست و دلیل آن هم داشتن عقیده و اندیشه است اما همین عقیده و اندیشه پس‌زمینه‌ای برای شعر ایجاد می‌کند که خود به خود مضامین تازه و بکر به ثمر می‌رسند:

ما که بودیم که در محضر تو رو کردیم

چه متمایم که اشغال ترازو کردیم

همین کنایت «اشغال ترازو» را من پیش از این نشنیده‌ام. شاید هم حافظه‌ام یاری نمی‌کند اما باز هم برای من که خواننده حرفه‌ای شعرم و روزی شاید چندصد بیت شعر از همه می‌خوانم، مضمون تازه آوردن یا تازه کردن و نمایاندن مضمون، هنری است عالی. میلاد عرفان‌پور را البته باید از تکرارهای خانمان‌برانداز حذر داد. همچنین از وفور تجسین‌هایی که به گوشش می‌رسد و بیم آن می‌رود که او را در این چیزی که هست متوقف کند. انسان هر چه بزرگ اما اگر متوقف باشد ضعیف جلوه خواهد کرد.

شاعر محکوم به حرکت است و کوچک‌ترین ایستایی او را به مرذاب تبدیل خواهد کرد. من حس می‌کنم بعضی شاعران بزرگ در زمانه ما بویژه شاعرانی از طیف فکری میلاد عرفان‌پور، از تحسین‌های باشکوهی بهره‌مند می‌شوند که بیش از آنکه خیری برای‌شان داشته باشد، مایه دردسر می‌شود. عرفان‌پور یک بعد شاعری هم باید داشته باشد که فرا از خطوط سیاسی برای همگان قابل پذیرش باشد. بوداند شاعرانی که یک کلمه از موضع سیاسی حتی تند و تیز خود کوتاه نیامده‌اند اما در میان دشمنان خود نیز خواننده محظوظ داشته‌اند؛ فی‌المثل شهریار. اینکه شاعری فقط متعلق به یک جریان شود، چندان نتیجه خوبی نخواهد بود.

یادداشتی بر مجموعه‌رباعی «یادآوری» محمد مهدی سیار

در چنبره معانی خوب

■ **وارش گیلانی** ■

یک – پس از انقلاب ادبی نیمایوشیخ و گرایش همه‌جانبه شاعران به‌سمت سرودن شعر در قالب‌های نو، قالب‌های کلاسیک به سایه رفتند؛ یعنی بودند اما در میدان نبودند؛ تا اینکه غزل راهی تازه پیدا کرد و بعد از انقلاب هم بیشتر رشد کرد. قالب رباعی هم در تلاش بود دوباره از درخت کهنسالش رخ نماید. رباعی مثل غزل رونق نداشت اما حضور بسیار کم‌رنکش از اشاعران نوکلاسیک دیده می‌شد. تا بعد از انقلاب که زمان احیای قالب‌های کلاسیک بود و رباعی بعد از غزل، رونق چشمگیری پیدا کرد؛ رونقی سرشار از تازگی و نوگرایی در زبانی امروزی... تا آنجا که می‌توان حاصل آن را حدود ۱۰ رباعی‌سرایی درجه یک و خوب در شعر امروز دانست. حال ببینیم محمدمهدی سیار که از چهره‌های شاخص غزل امروز است، می‌تواند با رباعیات خود در این دسته ۱۰ نفره هم جا بگیرد؟!

دو– ۵۷ رباعی محمدمهدی سیار با نام «یادآوری» در بهار ۱۳۹۷ توسط انتشارات شهرستان ادب منتشر شده است؛ آن هم چه انتشاری! کتابی در قطع جیبی مربع‌شکل، در هیات یک دفترچه یادداشت زینبا که گیره درشتی بر عطف کتاب به‌صورت تزیینی رخ می‌نماید؛ کتابی با رنگ زرد بسیار خوش‌رنگ و با برگ‌هایی هم‌زرد؛ زردی زیبا و فریبا؛ زردی که این کتاب کوچک را دوست‌داشتنی‌تر کرده است. کتابی که پیش از آنکه خواندنی شده باشد، خوردنی شده است.

در واقع همین میل به داشتن این شکل و تجسم زیبا سبب می‌شود رغبت خواندش در مخاطب چند برابر شود. خوب است ناشران بدسلیقه و کج‌سلیقه و کم‌سلیقه، از ناشرانی همانند شهرستان ادب یاد بگیرند و به‌ظاهر کتاب هم اهمیت بدهند؛ خیلی هم اهمیت بدهند؛ به هزار و یک دلیل. حلال برویم سراغ رباعی‌های محمدمهدی سیار و ببینیم زیبایی آنها چگونه و در کجاست؛ آیا او همانگونه که در غزل خود را شناساند، در رباعی نیز به چنین صراطی رفته است، یا از سر تفنن، تعدادی شعر هم در این قالب کوتاه گفته است. قالبی که گاهی کوتاه بودنش بسیاری را گول می‌زند، چرا که فکر می‌کنند از پشش برمی‌آیند، در حالی که این عرصه، عرصه جولان بزرگانی چون خیام، مولانا، ابوسعید الانخبر و... بوده است؛ اگر میدانی کم و کوتاه می‌بود، هر گز محل جولان سخن‌سرایان بزرگ نمی‌شد.

سه– رباعی اول برخلاف آنچه قدما از برای نوع مضمون، مفهوم و محتوای رباعی بیان داشته‌اند، عاشقانه‌ای است در آمیخته با غمی شیرین:
خسرو نامور؛ مجموعه‌شعر «ایمان بیایرید به تمدید فصل سرد»؛ غلامرضا طریقی، شاعر و ترانه‌سرای مطرح و شناخته‌شده روزگار ما در ۷۲ صفحه توسط یک انتشارات حرفه‌ای به نام «تیماز» به‌چاپ دوم رسیده است. این مجموعه به غیر از شعر آخر، غزل است؛ غزل‌هایی که دسته‌ای از آن نشان از استقلال زبانی شاعر دارد. غزل غلامرضا طریقی را در این دفتر می‌توان به ۲ دسته تقسیم کرد؛ مولاتا، غزل‌هایی است که بی‌آنکه ادعای طنزبودن داشته باشند، به‌سمت طنز درغلتیده‌اند؛ آن هم طنزی بی‌نمک؛ حاصل نوعی نادانسته‌ها و نادانسته‌های شاعری که این‌ زسان را به نیست رخنه کردن و دست‌انداختن مفاهیم جدی به کار گرفته است، و دسته دوم، غزل‌هایی که در استقلال زبانی خود جدیتی دارند که برازنده غزل‌هایی دررخشان و ماندگار است.

از دیگر ویژگی‌های این غزل‌ها نوعی بی‌پروایی و عسلیاتی است که گاه برای مخاطب جا می‌افتد و باورپذیر می‌شود و گاه نیز به‌واسطه همان طنزی که از آن گفتیم، نتیجه معکوس از آن گرفته می‌شود. یعنی نوعی نادانستگی سبب شده شعر در طنز بی‌نمک خود شناور باشد:
«گفتم بس است زخم زبان بیشتر زدی با چسب زخم بر لب من ضربدر زدی»
«بی‌تو دنیا پر از دری وری است عشق نوعی رژیم لاغری است لرزش دست و شاهن و گریه از مزایای رقص بندری است...»
و گاهی نیز حتی در همین بی‌پروایی و عصیان غزل‌های خوب و موثرش، باز رنگ و بویی از اشتباه و بی‌تناسبی دیده می‌شود؛ مجموعه عواملی که شعر را به‌سمت خشنی شدن پیش می‌برد:
«اسیر خانه کنم؟ یا به کوچ‌جات ببرم من این جنون فروخورده را کجا ببرم؟ چگونه دشت تیم را به قطب پست کنم؟ چگونه کوه یخ را به استوا ببرم»

مصراع دوم و چهارم ۲ بیت بالا زیبا و جالفتاده است اما ۲ مصراع دیگر!... منظور شاعر این است که «برای این جنون فروخورده کاری بکن، اسیر خانهاش کردن» که معنایی روشن و صریح دارد اما چرا باید تو را یا این «جنون را به کوجه ببرد؟» چون که صرفاً ظاهرش در تضاد با اسیر خانه کردن

▲▲▲

«شب آمده با تمام تنهایی من

غم آمده هم کلام تنهایی من

شب آمده، تنهایی تو نامش چیست؟

دل‌نگنی توست نام تنهایی من»

من اعتقاد به حرف گذشتگان دارم، چرا که برآمده از قرن‌ها تجربه است اما آنها را وحی مُنزل نمی‌دانم؛ از این رو، با آگاهی و اشرف همه‌جانبه بر همه‌چیز آن، می‌توان از قاعده‌اش عبور کرد یا قاعده‌ای کنار دیگر قواعدش گذاشت. یعنی حتی می‌شود با دوبیتی حماسه‌سرایی کرد!

درست است که قدما گفته‌اند که «سه مصراع

اول رباعی مقدمه‌ای است برای مصراع چهارم؛ برای مصراع‌ی که باید حرف آخر را زده یا همواره کوبنده و اوج باشد اما بعضی رباعیات این دفتر، در عین حالی که مصراع آخرشان زیباست، ارتباط و نزدیکی با ۳ مصراع قبل که گاه نامانوس و کم‌رنگ هم هستند، ندارد؛ اگر چه ممکن است هر مصراع به تنهایی پررنگ هم نباشد:

«آه دل‌ناگهی و ناآگاهی و ست

دفترچه خاطرات خاطر‌خواهی ست

دل بی‌غم عشق، قصه بی‌هیجان

دل بی‌غم عشق، بر که بی‌ماهی ست»

گاهی ۳ مصراع رباعی خوب است اما مصراع آخر نه. یعنی شاعر تصویرهای خوبی دارد و دلش نمی‌آید از آن ترکیب‌ها بگذرد و می‌خواهد هر‌جور شده مصراع چهارمی برایش بسازد تا آن شاعرانگی‌ها هدر نرود. در صورتی که برای

همنشین‌نشدن با کاستی و کوتاهی، باید زیبایی‌ها را کنار گذاشت، چون همان‌یک کاستی، کل رباعی را دچار آسیب خواهد کرد!
رباعی ذیل، تخییل و تصویرسازی زیبایی دارد اما همانگونه که در نظم رباعی‌بودن خود جا نیفتاده؛ یعنی این بی‌نظمی در بیت آخر اتساق افتاده؛ آن هم با ضمیر اشاره به‌دور «آن» که در اینجا حشو و زاید است. البته این «آن» پیش از «زلف»، به‌واسطه خطلب عاشقانه، محترمانه یا کنایی که به خود می‌گیرد و گاه تداعی‌کننده زلف‌دیرین می‌شود، قابل قبول است اما «آن کاغذ ابر و باد» دیگر چیست؟ کدام کاغذ و ابر و باد؟! خب! راحت می‌شد گفت: «کاغذ ابر و باد هم روسری‌ات یا شبیه روسری تو!» به این دلیل، «آن» مصراع آخر حشو و زاید است:

■ ■ ■

حرف اصلی آن است که شاعر به مرزهای ناب‌شدن نزدیک شود؛ آنجا که مخاطب از معناکردن شعر درمی‌ماند و حتی از فهمیدن صریح معانی شعر؛ فهمیدنی‌هایی که همواره یک بُعد معنایی تابع دارند اما رسیدن به مرزهای ناب شاعر، حاصلش شعرهای نابی است که به مخاطب القا می‌شود، شعرهای ناب از مرزهای شعر خوب و خوب‌تر گذشته‌اند

و شَوَندگی» کار مصراع آخر است که نقش سازنده و آفریننده را دارد؛ مثل «قرارهای برهم‌خورده» «بی‌تو منم و ذقایق پزمرده نه زنده حساب می‌شوم نه مُرده تلخ است اوقات، تلخ و خالی مثل فردای قرارهای برهم‌خورده»

گاهی نیز رباعیات، حرف‌هایی به‌نظم‌درآمده‌اند



▲▲▲

که ممکن است این حرف‌ها عادی باشد، حساسی باشد یا معقول و منطقی یا برآمده از یک کشف عاقلانه یا حاصل تلاشی معقول یا عاقلانه و هیچ ارتباطی با کشف و شهود شاعرانه نداشته باشد:

«معلوم نشد آخر سر، این «نشان»

از ریشه «نس» می‌رسد یا «نسیان»

ای آنکه نمی‌روی ز یادم یک‌دم!

آسان تو مرا ز یاد بردی، آسان»

چهار– آنچه گفتیم، کم و زیادهای شعری بود؛ حرف‌هایی نظیر اینکه یکجا شاعر کم گذاشته و یکجا زیاده‌منتها حرف اصلی آن است که شاعر به مرزهای ناب‌شدن نزدیک شود؛ آنجا که مخاطب از معناکردن شعر درمی‌ماند و حتی از فهمیدن صریح معانی شعر؛ فهمیدنی‌هایی که همواره یک بُعد معنایی قاطع دارند اما رسیدن به مرزهای ناب شاعر، حاصلش شعرهای نابی است که به مخاطب القا می‌شود؛ مانند بعضی از سخنان عرفان که اگر برای هر یک ۱۰ مثنوی هم از آن ارائه دهیم، در عین حالی که آن هر ۱۰ معنی درست است، باز هیچ‌یک معنای آن سخن نمی‌شوند؛ یعنی آنها هم معانی آن سخن هستند و هم نیستند! اینجاست که شعرهای ناب از مرزهای شعر خوب و خوب‌تر گذشته‌اند؛ از همان شعرهایی که برای القای معانی خود ظرافت‌هایی را نیز خرج کرده و لطایفی را نیز بیان داشته‌اند؛ مثل این شعر:
«ما شادی وصل و آشنایی دیدیم شیرین شیرین چه خواب‌هایی دیدیم

شیرین شیرین چه خواب‌هایی دیدیم

■ ■ ■

درباره مجموعه «ایمان بیایرید به تمدید فصل سرد» غلامرضا طریقی

جدیتی از جمند بین طنز و نه طنز!

طریقی برای این دفتر شعرش انتخاب کرده، حال هر نبیتی که داشته باشد، معلوم نمی‌کند با طرح این عنوان و این اسم، می‌خواسته علاوه بر جدیت کار فروغ، نگاه طنزگونه خود به دنیا را نیز کنار هم بگذارد و تضاد و پارادوکس ایجا کند یا می‌خواسته کتابی را که فکاهی نیست، فکاهی معرفی کند؟! یعنی ناشی‌گری‌ها، ظواهر را اینگونه نشان می‌دهد، نه اینکه واقعیت چنین است؛ یا این همه بعید نیست مخاطب در مواجهه با چند غزل و ابیاتی بسیار، یقین کند شاعر در تفکیک اشعار طنز و جدی‌اش دچار اشتباه شده است. خاصه آنکه بعضی ابیات خود در حد فکاهه است؛ اشعار و ابیاتی که هیچ فرقی با اشعار طنز و فکاهه ناصر فیض و سعید بیابانکی

